

گفتمان عقل در بن‌نگره سنت‌گرایی و تجددگرایی

مه‌دی قاسمی

دانش‌آموخته دانشگاه ادیان و مذاهب قم

چکیده: یکی از وجوه تمایز دو بن‌نگره جریان سنت‌گرایی و تجددگرایی در موضع آنها نسبت به «عقل» است. بن‌نگره سنت‌گرایی به عقل کلی (intellect) و بن‌نگره تجددگرایی به عقل جزئی (rational) معتقد است، که مهمترین پیامد این نگره (تجددگرایی)، پذیرش مطلق «عقل» و خودبسنده‌دانشستن آن و در نتیجه، انکار رازگونگی عالم است. مقاله به کاستی‌های بن‌نگره تجددگرایی از نگاه سنت‌گرایان اشاره و ما را با نقد قدرت‌مندان و سازش‌ناپذیر ایشان علیه عقل تجددگرا آشنا می‌کند. نگارنده بر آن است که باید اصلاح معرفت‌شناختی این دو بن‌نگره بر مخاطب اسلامی روشن گردد تا در گفتگوهای پیش‌روانه اسلام اصیل با باورمندان به تجدد غربی بهره‌گیری شود. واژگان کلیدی: سنت‌گرایی، تجددگرایی، عقل‌گرایی، عقل جزئی، عقل کلی، عقل شهودی.

مقدمه

بن‌نگره^۱ سنت‌گرایی، واکنش اروپای مدرن به مدرنیسم است که ریشه‌های تاریخی آن در اروپای قرن ۱۹ به‌ویژه در فرانسه (دهه‌های ۱۹۱۰ و ۱۹۲۰م) و انگلستان (دهه^۲

۱: بن‌نگره برابر واژه ® ع است که در عرف مجامع علمی اغلب برابر با چارچوب یا الگوواره گرفته شده است؛ اما سه برابر زیر نیز از آن جمله‌اند: ۱. مدل‌واره، سرمشق؛ ۲. مثال‌واره؛ ۳. بن‌نگره (در نظریه‌های علمی و روش‌شناسی): داریوش آشوری، فرهنگ علوم انسانی، ص ۲۹۰.

۱۹۲۰م) به چشم می‌خورد. شکل باطنی از سنت‌گرایی در آثار دو نویسنده بزرگ: رنه گنون^۱ (۱۸۸۶-۱۹۵۱م) و آناندا کوماراسوامی^۲ (۱۸۷۷-۱۹۴۷م) در سری لانکا پی‌ریزی شد. از پیروان ایشان نیز می‌توان به فریتیوف شوان^۳، تیتوس بوکهارت^۴، مارکو پالیس^۵، مارتین لینگز^۶، هیوستن اسمیت^۷، فیلیپ شرارد^۸، جیکوب نیلدمن^۹، راما کوماراسوامی^{۱۰}، المیره زولا^{۱۱}، ولفگانگ اسمیت^{۱۲}، تئودور روزاک^{۱۳}، کیت کریچلو^{۱۴} و سید حسین نصر^{۱۵} اشاره کرد.

سنت‌گرایان، علم‌گرایی^{۱۶}، استدلال‌گرایی عقل‌جزیی، نسبی‌گرایی^{۱۷}، ماده‌گرایی^{۱۸}

± 2 7 2 » Á

۲. Ananda voomaraswamy

± 2 1/2 » Á

۴. Titus Burckhardt

۵. Pallis Marco

۶. Martin Lings

۷. Huston Smith

1/4 » Á

3/4 ± 1/2 » Á

۱۰. Rama voomaraswamy

» Á 3 »

± 1 2 1 » Á

۱۳. Roszak Theodore

© ± 1/2 » Á

۱۵. SeyyedHosseinNasr

۱۶. scientism دیدگاهی فلسفی است که روش‌های علوم طبیعی را برتر از تمامی روش‌های جستجویی انسانی می‌داند. علم‌گرایی تنها روش‌های تجربی و استدلالی را جهت توضیح تمامی ابعاد فیزیکی، اجتماعی، فرهنگی و روانی قابل قبول می‌داند.

۱۷. نسبی‌گرایان معتقدند که فضاوت انسان درباره درستی و نادرستی، به زمان و مکان و شرط‌های دیگری بستگی دارد.

۱۸. Materialism بر این باور است که هر آنچه در هستی وجود دارد، ماده یا انرژی است و همه چیزها از ماده تشکیل شده‌اند و همه پدیده‌ها (از جمله گاهی) نتیجه برهم‌کنش‌های مادی است.

پوزیتیویسم^۱، تجربه‌گرایی^۲، فردگرایی^۳ و اگزیستانسیالیسم^۴ را از سفاهت‌های اصلی تفکر تجددگرا برمی‌شمرد که تبارنامه خانوادگی این اندیشه‌ها را می‌توان از طریق رشته‌ای از حوادث عقلانی و فرهنگی در تاریخ اروپا دنبال کرد و منشأ آن را به پاره‌ای از ضعف‌ها و شکنندگی‌ها در تمدن مسیحی رساند. (کنت‌الدمدو، ۱۳۸۹: ص ۱-۲۷۰)

مواجهه علمی و روشن‌گرانه سنت‌گرایان با مدعیات بنیادین تجددگرایان، در فضا و جغرافیای ممالک مدرن اروپایی و اقلیم خاصی صورت گرفته است و این مواجهه و مخاطره هنوز مسئله کشورهای مسلمانان نبوده و نیست؛ زیرا تجربه قرون وسطی، نهضت اصلاحات دینی و عصر روشنگری و مدرنیته هنوز در جهان اسلام اتفاق نیفتاده است تا واکنشی درخور دیده شود.

پیش از ورود به اصل بحث، ابتدا لازم است به‌طور گذرا به مدعیات اصلی سنت‌گرایان اشاره شود. (ملکیان، ۱۳۸۱، صفحات ۳۸۳-۳۹۰)

الف) مدعیات مابعدالطبیعی

سنت‌گرایان معتقدند، خود وجود با واقعیت، امری ذومراتب است و بنابراین موجودات در قیاس با یکدیگر، از وجود کمتر یا بیشتر با برابر برخوردارند و جهان هستی نظام سلسله مراتبی دارد. دست‌کم چهار مرتبه/ساحت عمده در این نظام پیداست:

۱. مقام ذات الهی با به تعبیر حکما و عرفا: خدای ظهور نیافته، امر نامتناهی، خدای فوق خدا، الوهیت، غیب عمی: (موضوع بحث الاهیات سلبی با تنزیهی)؛
۲. خدای ظهور یافته یا عالم ملکوت: (موضوع بحث الاهیات ایجابی)؛

۱. اثبات‌گرایی (یا پوزیتیویسم با تحصیل‌گرایی) به هرگونه نگرش فلسفی که تنها شکل معتبر از اندیشه را متعلق به روش علمی بداند اطلاق می‌گردد.

۲. تجربه‌گرایی یکی از گرایش‌های اصلی در شناخت‌شناسی و نقطه مقابل عقل‌گرایی است. براساس این دیدگاه همه معرفت‌های بشری مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از تجربه است. تجربه از منظر این دیدگاه نه فقط دراک حسی بلکه دریافت‌هایی مانند حافظه یا گواهی دیگران را هم در بر می‌گیرد.

۳. Individualism را می‌توان جهان‌بینی‌ای تصور کرد که فرد در مرکز آن قرار دارد. اهداف فردی، ویژگی‌های منحصر به فرد، فرمان‌راندن بر خویشتن، کنترل شخصی و بی‌تفاوتی به مسایل پیرامون از خصوصیات این نوع جهان‌بینی است. جمع‌گرایی را نیز می‌توان وجود یک‌سری تعهدهای گروهی و متقابل میان اعضای گروه بدانیم که افراد موظف به اجرای آنها هستند.

۴. Existentialism جریانی فلسفی و ادبی است که پایه آن بر آزادی فردی، مسئولیت و نیز نسبت‌گرایی است. از دیدگاه اگزیستانسیالیستی، هر انسان، وجودی بگانه‌ایست که خود، تعیین‌کننده سرنوشت خویش است.

۳. جنبه‌هایی از ماسوی‌الله یا عالم خلقت که محسوس به حواس ظاهر نیستند، یعنی نفس، مبدء حیات، حیات، آگاهی، خودآگاهی، افکار، عواطف، احساسات و هیجانات، تخیلات، رؤیاهای، خواب و خیال‌ها، توهمات؛

۴. جنبه‌هایی از ماسوی‌الله یا عالم خلقت که محسوس‌اند، یعنی ماده (جسم) و خواص آن، جرم و انرژی، زمان و مکان.

ایشان معتقدند انسان‌ها در این سلسله مراتب، جهان هستی در عالی‌ترین مرتبه جای ندارند. پس در عالم، موجوداتی نیز یافت می‌شوند که از انسان‌ها و از موجوداتی که حواس ظاهری ما از وجود آنها خبر می‌دهند فراتر و بسی فراترند، یعنی از وجود و واقعیت بیشتری برخوردارند و قدرت و اهمیت و ارزشی بیشتر از قدرت و اهمیت و ارزش ما دارند. این ادعا را فلسفه و انسان‌شناسی بن‌نگره تجددگرا بر نمی‌تابد.

ب) مدعیات انسان‌شناختی

سنت‌گرایان در انسان‌شناسی بر این باورند که عالم اصغر، آینه عالم اکبر است و انسان، نشان‌گر جهان هستی است. بنابراین، اگر جهان هستی دارای چهار مرتبه عمده است، در «خودی» انسان نیز چهار مرتبه قابل تشخیص است که عبارتند از: بدن، ذهن، نفس، و روح. اینها به ترتیب با این چهار مرتبه جهان هستی متناظرند: جنبه‌های محسوس ماسوی‌الله، جنبه‌های نامحسوس ماسوی‌الله، جنبه‌های شناختی خدا، و جنبه‌های ناشناختی خدا.

همه این مراتب چهارگانه در هرکسی حضور دارند؛ اما به درجات مختلف علیت یافته‌اند. هر مرتبه از این مراتب وقتی فی‌نفسه لحاظ شود بک کل هماهنگ، بک‌دست، و کامل به‌نظر می‌آید؛ ولی در واقع، محاط در مرتبه بالاتر است.

ج) مدعیات اخلاقی

ادعای سنت‌گرایان در اخلاق این است که دواعی درونی و شخصی آدمی، قابل اعتماد نیستند و راهنمای عمل و زندگی مطلوب نمی‌توانند باشند. بنابراین، سودمندترین خدمتی که این دواعی به انسان می‌توانند بکنند این است که او را به «سنت» هدایت کنند و دستش را در دست «سنت» بگذارند. این، برخلاف گرایش رایج تجددگرایان است. انسان متجدد برای خود و به تعبیر دقیق‌تر، برای جنبه و ساحتی از جنبه‌ها و ساحت خود، نوعی قداست قایل است، به‌طوری که گویی هیچ‌چیزی را به اندازه خود شگفت‌انگیز و قابل اعتنا

نمی‌داند؛ حال آنکه باید سنت را بر داوری‌های شخصی ترجیح داد و تابع آن بود. به گمان نویسنده، نقطه محوری تمایز میان دو الگوواره سنت‌گرایی و تجددگرایی، نگاه متفاوت ایشان به مقوله «عقل» است. البته باید اذعان نمود که این تمایز انگاری، محصول برداشت و نگاه نقادانه سنت‌گرایان به عقل مورد اشاره متجددان است. حوزه کاوش در این مقاله، سنت‌گرایی و تجددگرایی از منظر معرفت‌شناسی و نه هستی‌شناسی یا جامعه‌شناسی است.

آشنایی با عقل جزیی^۱ نزد تجددگرایان و عقل کلی^۲ نزد سنت‌گرایان در آغاز لازم است با مراد هر دو بن‌نگره از واژه عقل آشنا شویم.

۱. عقل جزیی تجددگرایان

عقل جزیی، مُدرک کلیات است و به باری تأملات منطقی راه می‌پوید. عقل جزیی ماهیتاً صوری و عملیاتی نیز صوری است. مهم‌ترین ویژگی بن‌نگره تجددگرایی، پذیرش عقل‌گرایی است. طبق این، یک تجددگرا فقط به عقل ابزاری، جزیی و استدلال‌گری معتقد است که یگانه‌شأنش استدلال بر وفق قواعد منطقی صوری است. (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۴۰۳)

واژه عقل‌گرایی برگرفته از rationalism است که ریشه لاتینی‌اش ن^۳ است و در فارسی بدان عقل‌گرایی، اصالت عقل و خردباوری اطلاق می‌شود. این واژه، به‌طور عمده در سه موضع به کار رفته است: ۱. فلسفه؛ ۲. کلام؛ ۳. عصر روشنگری. عقل‌گرایی در فلسفه، در برابر اصطلاح «تجربه‌گرایی»^۴ قرار می‌گیرد و به‌معنای آن است که هر امری در مورد حقایق اساسی عالم را می‌توان به‌وسیله عقل تبیین نمود. عقل‌گرایی فلسفی، دو دسته است: عقل‌گرایی واقع‌گرایانه^۴ با چهره‌هایی مانند افلاطون و دکارت و پیروانشان؛ و دیگر، عقل‌گرایی معناگرایانه^۵ مانند کانت و پیروانش.

۱. reason

۲. کلی

۳. تجربه‌گرایی (empiricism) یکی از گرایش‌های اصلی در شناخت‌شناسی و نقطه مقابل عقل‌گرایی است. براساس این دیدگاه، همه معرفت‌های بشری مستقیم یا غیرمستقیم برآمده از تجربه است. تجربه از منظر این دیدگاه، نه فقط دراک حسی بلکه دریافت‌هایی مانند حافظه یا گواهی دیگران را هم در بر می‌گیرد.

۴. Realistic rationalism

۵. Idealistic rationalism

احساس، واکنشی پرشور بر علیه گرایش‌های افراطی عقلانیت روشنگری بشمار می‌آید. (عبدالرسول بیات، ۱۳۸۱، صص ۳۷۹-۳۸۸)

از نگاه بن‌نگره تجددگرایی، عقل ابزاری تنها راه خبر گرفتن از جهان هستی است. در اینجا «آدمی یافته‌هایی را که از طریق مشاهده، آزمایش و تجربه بدست آورده است، با استدلال منطقی می‌پذیرد.» (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۳۷۲) بنابراین به‌طور خلاصه باید گفت که تجددگرایی یعنی کافی و خودبسنده دانستن عقل بشری. در این بن‌نگره فقط به عقل توجه می‌شود و اصلاً به سنت توجهی ندارد. «انسان متجدد برای خود و به تعبیر دقیق‌تر، برای جنبه و ساحتی از جنبه‌ها و ساحت خود، نوعی قداست قابل است، به‌طوری که گویی هیچ‌چیزی را به اندازه خودش قابل اعتنا نمی‌داند، برعکس سنت‌گرایان که معتقدند باید سنت را بر داوری‌های شخصی ترجیح داد و تابع آن بود.» (ملکیان، ۱۳۸۱، ص ۳۹۰)

۲. عقل کلی سنت‌گرایان

عقل در تلقی سنت‌گرایان، عقل کلی است. عقل کلی، آیینۀ امر فوق محسوس و در عین حال، پرتوی نور مجرد است. عقل کلی تنها به‌قدری که در دسترس ماست بشری است و نه فی حدّ ذاته. به زبان هندسی، عقل کلی شعاع است و نه دایره. در قبال عقل جزئی که گفتیم مدرک کلیات است، عقل کلی، مدرک مبادی و اصول مابعدالطبیعی است و به باری شهود، گام بر می‌دارد. عقل کلی، و به تعبیر شوان، عقل عقل، قوه‌ای پذیرنده است و نه سازنده. نمی‌آفریند بلکه می‌پذیرد و می‌رساند؛ آیینۀ‌ای است که بنحو مطابق و کارساز، واقعیت را منعکس می‌نماید. و فرق بسیار است بین «اهل شهود»ی که شهسوار عقل عقل است و متفکر محضی که «تک و تنها در تاریکی افتان و خیزان می‌رود» (دکارت) و انکار وجود معرفتی که به این شیوه سیر نمی‌کند، مایه افتخار اوست! (شوان، ۱۳۸۴: ص ۱۲۸) عقل کلی به نفس جوهر خود، هر آنچه را که قابل دانستن باشد می‌داند، و بسان خون که حتی در باریک‌ترین شریان‌های بدن جاریست، در همه خودی‌هایی که نسبیج عالم از آنها تافته شده، ساری و جاریست و به‌طور طولی، تا به غیر متناهی گشوده می‌شود.

شوان در کتاب «منطق و تعالی» قلمروی منطق را فلسفه، عقلی‌مساکی، روان‌شناسی و سایر امور مادون عقل جزئی برمی‌شمرد اما تعالی را در امور مابعدالطبیعه، تمثیلات مربوط به عالم تکوین و خطوط معنوی وحی عقل کلی، زیبایی‌شناسی، شناخت

فضایل، و بالاتر از همه پیوند انسان و حقیقت می‌داند که نظر به نقش مرکزی انسان بمنزله خلیفه‌الله دارد. او در این کتاب، عقلی‌مسلک را پیروی عقل جزئی برمی‌شمرد و می‌گوید: «عقلی‌مسلک نه آنست که در سایه عقل جامع و فوق منطقی و بر پایه معطیات ضروری به استدلال می‌پردازد، بلکه برعکس، آن است که هر مسئله را حتی با انکار اصل وجود آن، بوسیله منطق تنها و براساس برخی امور جزئی که به دل‌خواه خود بکار برده است، به گمان خود حل تواند کرد.» (شوان، ۱۳۸۸: ص ۶۳) به گمان او، عقلی‌مسلک، کسی است که عقل جزئی را بر کشف و وحی مقدم می‌دارد و آن‌دو را غیرعقلی برمی‌شمرد. (همان، ص ۶۹)

برای فهم نوع عقلانیت مورد پذیرش بن‌نگره سنت‌گرایی، البته باید با مفهوم سنت^۱ از نظر ایشان نیز آشنا شد. «سنت‌گرایی به معنای این است که عقل جزئی بشر فقط از بخش کوچکی از جهان هستی خبر می‌گیرد؛ ولی بخش بزرگ‌تر و مهم‌تر جهان هستی را نمی‌توان با این شیوه شناخت. در نظر سنت‌گرایان، جهان هستی توسط عقل فقط یک اپسیلون قابل شناخت است؛ ولی بخش اعظم این جهان را اصلاً با این شیوه نمی‌شود شناخت بلکه آن را باید از طریق رجوع به سنت شناخت. ایشان مطلقاً به خودپسندگی عقل قایل نیستند؛ بلکه به عقل در کنار سنت معتقدند. در کنار هم‌بودن نه مانند در کنار هم‌بودن دو موجود هم‌تراز و هم‌ترازو، دو موجود عدل و هم‌سنگ؛ بلکه دو موجودی که یک موجود تفوق فراوان دارد نسبت به موجود دیگر.» (ملکیان، ۱۳۸۶، ص ۲۰)

عقل در ترازوی داوری تجددگرایان و سنت‌گرایان

نزاع میان بن‌نگره تجددگرایی و سنت‌گرایی بر سر تمایز میان عقل کلی با ذات عقل یا عقل نخستین^۲ و عقل جزئی با عقل استدلال‌گر^۳ است، تمایزی که تاریخش به فلسفه یونان باز می‌گردد و بعدها تا قرون وسطی نیز مورد توجه حکما و فلاسفه و عرفا بوده است. عقل کلی (Intellectus) از ریشه « \neg 2 x» بمعنای درو کردن، برداشت محصول است که در اصطلاح فلاسفه قرون وسطی، آن عقلی است که از کثرت به وحدت، از مقید به مطلق و از خلق به حق سیر می‌کند. اما عقل جزئی (reason)

۱. برای مطالعه بیشتر، رک: غلامرضا اعوانی، مقاله «در معنای سنت»، کتاب خرد جاویدان، ص ۹ تا ۱۵.

۲. \neg 2 x

Reason . ۳

برگرفته از کلمهٔ «ع» ② است که به معنی شمارش کردن، حساب کردن، بریدن، خرد کردن تحلیل و تقسیم کردن است که در اصطلاح فلاسفه قرون وسطی، آن عقلی است که از کل به جزء، از وحدت به کثرت، از مطلق به مقید، از کلی به جزئی سیر می‌کند و تأکید آن بر کثرت است نه بر وحدت. (اعوانی، ۱۳۷۵، ص ۴)

سنت‌گرایان به عقل کلی معتقدند که به تعبیری ارتباط انسان را با ماوراءالطبیعه برقرار می‌کند؛ درحالی‌که متجددان به اصالت عقلی^۱ و به عقل جزئی/استدلال‌گر معتقدند که بدین معنا، هرگونه راز و رمز معنوی را از عالم حذف می‌کنند. در واقع با این نوع، تعقل، «بینش هرچه تنگ‌تر و محدودتر باشد، عقلی‌تر شمرده می‌شود.» (گنون، ۱۳۶۱، ص ۱۰۴)

تفکر سنتی، تفکری است که عقلا نیت حاکم بر آن، ارتباطش را با عقل معنوی و با عقل کل و با عالم معقول که بالاترین مرتبه از سلسلهٔ حیات است، مرتبط دانسته و به عقل جزئی بسنده نمی‌کند (کربن، ۱۳۷۳)

استاد ملکیان می‌نویسد: «انسان دارای چهار ساحت/مرتبهٔ وجودی است: بدن، ذهن (سیالۀ آگاهی)، نفس (ساحت/مرتبه‌ای که ضامن وحدت و هویت شخصی هر انسان است)، روح (ساحت/مرتبه‌ای که در آن انسان از محدوده و حصار شخصی خود در می‌گذرد و با خدا وحدت می‌یابد.

ایشان سپس می‌نویسد: شهود و عقل شهودی به مرتبهٔ روح تعلق دارد؛ حال آنکه منطق و عقل استدلالی به مرتبهٔ ذهن تعلق دارد.» (ملکیان، ۱۳۸۰، ص ۳۶-۳۷)

به عقیده سنت‌گرایان، انسان باید از عقل جزئی استدلال‌گر خود استفاده کند، فقط بدین‌منظور که از آن درگذرد و به شهود عقلی حق، یعنی علم بی‌واسطه به حق برسد. ایشان معتقدند، عقل استدلال‌گر، با وجود همه کارآمدی‌ها، نزدیک‌ترین وسیله برای وصول به حق نیست و نمی‌تواند باشد؛ چراکه نزدیک‌ترین وسیله، شهود عقلی است.

به تعبیر شوان، «انسان متجدد^۲، به وجود عقل شهودی باور ندارد و معرفت شهودی^۳ آیی به وجود (P) ندارد، و به جای اینکه با «دل» آس بییند با «مغز» ش می‌اندیشد! بدین ترتیب انسان چون خود را از عقل شهودی محروم ساخته است، لذا با عقل استدلالی، یعنی با منطق تنها مانده است. در نتیجه، تفکر فلسفی‌اش دایرمدار

۱. Rationalism

② ± ¼ ③

۳. Visionary

منطق است و نه مستقیماً شهود.^۱

«به نظر سنت‌گرایان، شهود با بصیرت عقلی، نسبت به عقل استدلالی، هم جنبه مبدء‌بودن دارد و هم جنبه مقصد‌بودن، هم مبتداست و هم منتها. از سویی، تا بصیرت عقلی نباشد مواد خامی کافی و وافی در دسترس نیست، تا عقل استدلالی بر روی آنها کار کند و از جمع و تفریق و وصل و فصل آنها به معلومات جدیدی دست یابد. از سوی دیگر، معلومات جدیدی که عقل استدلالی در اختیار ما می‌نهد باید تبدیل به مشهودات و مبصرات شود و گرنه به‌کار نمی‌آید و غرض ما را، یعنی غایت قصوایی را که سنت‌گرایان برای ما آدمیان تصویر کرده‌اند، تأمین نمی‌کند.» (ملکیان، ۱۳۸۱، صص ۴۰۰-۴۰۱)

برای فهم اسطوره‌ها نیز باید از عقل شهودگرا یاری جست. ولفگانگ اسمیت، از سنت‌گرایان مشهور درباره پیوند علم و اسطوره معتقد است که اسطوره‌ها نه با ذهن تحلیل‌گرا بلکه فقط با عقل شهودگرا^۲ که گاه «چشم دل» نام گرفته است، سخن می‌گویند. عقل شهودگرا همان قوه‌ای است که متأسفانه تمدن جدید به موجب سرکوب آن، در رنج و عذاب افتاده است. و در این معنای عالی است که اسطوره، نزدیک‌ترین شیوه تقرب به حقیقت مطلق است. (ولفگانگ، جام نو و می کهن، ۱۳۸۴، ص ۱۸۲)

لازم به یادآوری است که مخالفت سنت‌گرایان با عقل تجدد‌گرایانه، هرگز به معنی انکار و عدم به‌کارگیری عقل جزئی نیست. هیچ سنت‌گرایی نمی‌خواهد از کشفیات علمی روی‌گردان شود و در دام بنیادگرایان نص‌گرا بیفتد؛ بلکه صرفاً خواهان آنست که واقعیت را از افسانه تفکیک کند و آن را در چارچوبی بگنجاند که تفسیری کافی و رضایت‌بخش داشته باشد. (الدمدو، ۱۳۸۹: ص ۲۸۴) به‌طور مثال، شوان با پرستش عقل استدلالی مخالف است نه با کاربرد مشروع آن. (همان، ۱۳۸۹: ص ۳۹۶) پس «سنت‌گرایان برای عقلی که توأم با شهود نباشد، ارزشی قایل نیستند و فلسفه‌های امروزی را دانش صرفاً مبتنی بر استدلال عقلی نمی‌دانند. بر همین اساس است که

۱. رک: ۷-۹ (۱۹۵۹) The Language of self (Madras: Ganesha: ۱۹۵۹) . ۲

۲. Analytic mind . ۲

۳. « . ۲ - ۳ . a » . ۲ - ۱ » ' ' » 1/2 -

مثلاً سید حسین نصر تأکید می‌کند، ما در جهان اسلام، حکمت^۱ داریم نه فلسفه.^۲ (سوزنچی، ۱۳۸۲: ص ۳۳۵)

سنت‌گرایان در تحلیل نهایی‌شان، فایده و هدف عقل استدلال‌گر را ایجاد اوضاع و احوال درونی و بیرونی‌ای می‌دانند که موجب تحول عقل استدلال‌گر به شهود عقلی شود. طبق آنان، استدلال و علم حصولی، وسیله‌ای است که ما را به شهود عقلی می‌رساند و این شهود عقلی، به نوبه خود، نزدیک‌ترین وسیله وصول به هدف است.

نقد عقل تجددگرایی

چنان‌که می‌دانیم به لحاظ تاریخی، بن‌نگره پساتجدد در واکنش به نوع تلقی بن‌نگره تجددگرا شکل گرفت. این مقاله در مقام تبیین بن‌نگره پساتجدد و مناسبات عقلانی‌اش با دو بن‌نگره سنت‌گرایی و تجددگرایی نیست؛ اما باید به این نکته توجه داشت که از دیدگاه پساتجددگرایی، عقل به معنای دقیق کلمه، آینه‌ای نیست که مقابل جهان هستی بگیریم و هر چه در این آینه منعکس شود، عین همان چیزی باشد که در برابر آن قرار گرفته است.

اولین‌رخنه‌ای که در سد سکندر عقل افتاد، توسط هیوم^۳ (۱۷۱۱-۱۷۷۶) بود. براساس گفته قدما، غرایز و احساسات انسان بر او حکومت می‌کنند و فرق انسان و حیوانات در همین است. البته انسان نیز نباید عواطف و احساسات و غرایز خود را تعطیل کند، ولی باید آنها را تحت حاکمیت عقل درآورد. اما هیوم نشان داد که این کنترل عقل بر احساسات و عواطف و غرایز، نه ممکن است و نه مطلوب؛ اولاً امکان‌پذیر نیست، ثانیاً اگر هم امکان‌پذیر بود، چیز مطلوبی به‌شمار نمی‌رفت؛ یعنی اگر عقل می‌توانست چنین سیطره‌ای اعمال کند، این نفوذ و سیطره مطلوب نبود. دومین شخصیت، کانت است. وی در جمله معروفی که می‌توان فلسفه او را در آن خلاصه کرد، می‌گوید: «عقل بشر به جای اینکه آینه باشد، عینک است.» نفر بعدی، کارل مارکس^۴ (۱۸۱۸-۱۸۸۳) معتقد بود که انسان‌ها گاهی آن چیزی را که حقیقت می‌پندارند، تحت تأثیر منافع طبقاتی خود حقیقت می‌پندارند، ولی این تحریف واقعیت، آگاهانه صورت نمی‌گیرد.

۱. Theosophy.

۲. Philosophy.

۳. Hume.

۴. Marx.

دیگری، فروید^۱ (۱۸۵۶-۱۹۳۹) بود که گفت ما به همه ساحت‌های روانی خودمان آگاهی نداریم؛ بلکه به یک بخش از ساحت روانی خود آگاهی داریم. او گفت ما تحت فشار روان ناآگاه خود، سلسله کارهایی انجام می‌دهیم با سلسله عقایدی پیدا می‌کنیم. بعد از پیداشدن این عقاید، برای اینکه خودمان را منطقی جلوه دهیم، به سود عقایدمان دلیل می‌آوریم. به تعبیر فروید همه آن چیزی که بشر استدلال می‌دانست چیزی جز دلیل تراشی نیست.

ویلیام جیمز^۲ (۱۸۴۲-۱۹۱۰) نیز در مقاله «اراده معطوف به باور» نشان داد، عقایدی که ما انسان‌ها داریم، همه ناشی از استدلالات عقلی نیست؛ بلکه گاهی ممکن است ناشی از القا و تلقین دوران کودکی، آموزش‌ها، بیم و ترس‌ها، عشق و نفرت‌ها، فشار افکار عمومی، منافع شخصی و استدلال منطقی باشد.» (ملکیان، ۱۳۸۶، ص ۲۱-۲۲) پس از آشنایی بسیار گذرا و کلی با نقادان عقل تجددگرایی، وارد نقد می‌شویم.

نقد اول، به عقل مورد اشاره بن‌نگره تجددگرایی است. اولین و مهمترین نقد این است که تجددگرایان با فلسفه جدیدشان از آنچه از طریق وحی و انکشاف الهی دریافت می‌شود محروم هستند. (ملکیان، ۱۳۸۲، ص ۴۲) شوان در منطق و تعالی می‌گوید: «عقلی مسلک مدعی است که عقل جزئی بر کشف و وحی مقدم است و بنابراین مثلاً معجزه، غیر عقلی است؛ زیرا برخلاف عقل جزئی است. این سخن غلط است؛ زیرا در هیچ‌دینی مطالبی برخلاف عقل جزئی از آن‌رو که عقل جزئی است، وجود ندارد؛ نهایت اینکه مافوق طبیعت برخلاف تجربه مشترک بین عموم، و نیز برخلاف برخی علایق ذهنی است که در قالب دستگاه آمده و اسم منطق بر آن نهاده شده است!» (شوان، ۱۳۸۸: ص ۶۹)

نقد دوم، در نگاه تجددگرایی به ابعاد وجودی انسان است. ابعاد وجودی انسان در طول هم هستند نه در عرض هم. عقل و علم در طول همدند نه در عرض هم، مکمل هم هستند نه ضد هم. یعنی برخلاف تصور غرب که اینها را ضد هم می‌داند، اینها لازم و ملزوم یکدیگرند. قدامت‌مایزی بین عقل جزئی و عقل کلی قایل بودند. عقل کلی به سوی وحدت میل دارد و عقل جزئی به سوی کثرت. عقل کلی حق‌بین و عقل جزئی خلق‌بین است. عقل جزئی تحلیل می‌کند و عقل کلی ترکیب هر دو لازم است. دیدن حق در خلق و خلق در حق هر دو لازم است. در افلاطون هم عقل جزئی با عقل کلی

۱. Sigismund Schlomo Freud

۲. William James

در طول هم وجود دارد.

آری! ملاک عقل فقط عقل جزئی نیست. فلسفه با عقل جزئی صرف اصلاً سازگاری ندارد. فیلسوف یک سیر دیالکتیکی را شروع می‌کند و با آن سیر عقل جزئی را به عقل کل می‌رساند. کمال عقل جزئی در افلاطون هم همان علم هندسه است. وقتی فلسفه می‌آید باید با سیر دیالکتیکی به کمال برسد درست است که آدمی عقل دارد؛ ولی عقل نبی را نمی‌توان با عقل بشری مقایسه کرد.

تجددگرایان همان‌طور که در فلسفه جدید، علم را به $1/20$ تفسیر کردند و علوم دیگر را منکر شدند، همین‌طور منکر عقل کلی و عقل وحدت‌بین و عقل الهی شدند و این را مناط علوم قرار دادند. غرض ادیان، هدایت عقل است و عقل جزئی را به عقل کلی هدایت می‌کند. افلاطون نیز منکر عقل جزئی نیست اما آن را برای وصول به حقیقت کلی کافی نمی‌داند. علوم به غیر از عقل جزئی چیزی نیستند؛ درحالی‌که عقل جزئی برای رسیدن به حقایق کلی کفایت نمی‌کند. اساس وحی با هر دو قابل فهم است. اینکه کسانی مثل کانت عقل را نفی کردند، در واقع عقل جزئی را با خود عقل نفی کردند. انتقاد سنت‌گرایان این است که با این عقل جزئی به آن حقایق کلی نمی‌توان رسید.» (اعوانی، ۱۳۷۷، ص ۳۷-۳۸)

باید اذعان کرد که پروژه تجددگرایان ناقص‌الخلقه است؛ زیرا عقل خودبنیاد آنان در عین ناتوانی، از دیدن ناتوانی خود عاجز است و دچار خود بزرگ‌بینی است که در نهایت انسان را از حقیقت دور می‌سازد. کوری عقل تجددگرا تنها در ندیدن حدود توانایی‌های خود نیست؛ بلکه در ندیدن مسیر رشد و تعالی نیز هست. به تعبیر ادگار مورن، فیلسوف علم، اروپا تا قرن ۱۹ زندگی‌اش را بر مبنای نوعی تصور عقلانی‌ساز خودبینانه استوار کرده بود، یعنی خیال می‌کرد مالک عقلانیت است و لذا تمام تمدن‌های دیگر، عقب افتاده‌اند. (مورن، ۱۳۷۷: ص ۵۵)

شوان در «گوهر و صدف عرفان اسلامی» بر آن است که اسلام من حیث المجموع، از دام هولناک سوء استعمال عقل رهیده است، سوء استعمالی که نه یونان قدیم و نه غرب امروز از آن رهیده‌اند! (شوان، ۱۳۸۱: ص ۱۸۳) و معتقد است: «عقل وقتی زیبا است که ایمان را بر ندارد، و ایمان تنها آن‌گاه زیباست که با عقل در ستیز نباشد.» (همان، ص ۱۸۷)

در آخر باید یادآور شوم که اصحاب حکمت خالده و صاحبان عقل شهودنگر در داوری‌شان با اصحاب تجدد، یک‌سویه‌نگری افراطی داشته‌اند. سنت‌گرایان در گفتار

با تجددگرایان بیشتر هم‌شان رویکرد نقد‌آمیز پیامد و بازتاب‌های تفکر عصر مدرن بوده است و بس. به تعبیر محمد لگنهاوزن^۱ (۱۹۵۳-) ایشان (سنت‌گرایان) بیشترین توجه خود را بر ابعاد مضر مدرنیته معطوف داشته‌اند، و بنابراین آنها درباره مضامین اصلی آثار نویسندگان مدرن، تحلیل اندکی کرده‌اند. (لگن هاوزن ۱۳۸۲)

نتیجه

مهمترین تمایز دو بن‌نگره جریان سنت‌گرایی و تجددگرایی در موضع آنها نسبت به «عقل» است. بن‌نگره سنت‌گرایی به عقل کلی و بن‌نگره تجددگرایی به عقل جزئی معتقد است. پیامد این نگره، پذیرش مطلق «عقل» و خودبسنده‌دانشستن آن و در نتیجه، انکار رازگونگی عالم است. در این بن‌نگره فقط به زمین عقل نظر می‌شود و نه مکاشفات آسمانی سنت؛ چراکه انسان متجدد برای خود و عقل جزئی نگرش نوعی قداست قایل است، برعکس سنت‌گرایان که معتقدند باید سنت را بر دآوری‌های شخصی ترجیح داد و تابع آن بود.

نیز بر مدافعان جبهه سنت‌گرایی لازم است که اولاً مدعیات روشن خویش را بیش‌نشر دهند و ثانیاً باب گفتگو را بیش‌تر بازکشایند. روشنی اضلاع مباحث توسط پیروان هر دو نگره، باعث خواهد شد، یک‌سویه‌نگران و تمام‌خواهان، طرفین را به باد تکفیر و تقصیر نگیرند و از افراط و تفریط‌نگری بپرهیزند. انتقادی که به سنت‌گرایان وارد است، این است که بیشترین توجه خود را بر ابعاد مضر مدرنیته معطوف داشته‌اند و درباره مضامین اصلی آثار نویسندگان مدرن، تحلیل اندکی داشته‌اند.

و مهم‌ترین فایده مطالعه آثار بزرگان دو جریان تجدد و سنت‌گرا، آشنایی با پیامدهای مدرنیسم و یادآوری تأثیرات فکری مدرنیته در جوامع است.

منابع

۱. اسمیت، ولفگانگ، مقاله پیوند علم و اسطوره، نشر یافته در کتاب «جام نو و می کهن» (مجموعه مقالاتی از اصحاب حکمت خالده)، به کوشش مصطفی دهقان، نشر مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۲. آشوری، داریوش، فرهنگ علوم انسانی، نشر مرکز، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۳. اعوانی، غلامرضا، حکمت و هنر معنوی، انتشارات گروس، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۴. _____، مقاله «در معنای سنت»، کتاب خرد جاویدان (مجموعه مقالات همایش نقد

- تجدد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰ش.
۵. اقتراح «سنت‌گرایان»، مجله نقد و نظر، ش ۱۵-۱۶، ۱۳۷۷ش.
۶. اُلدمیدو، کنت، سنت‌گرایی (دین در پر تو فلسفه جاویدان)، ترجمه رضا کورنگ بهشتی، انتشارات حکمت، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
۷. بیات، عبدالرسول، فرهنگ واژه‌ها، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۱ش.
۸. سوزنجی، حسین، مقاله جمع سنت و تجدد از دیدگاه استاد مطهری، کتاب خرد جاویدان، تهران.
۹. شوان، فریتیوف، گوهر و صدف عرفان اسلامی، ترجمه مینو حجت، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۱۰. _____، منطق و تعالی، ترجمه حسین خندق‌آبادی، نگاه معاصر، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۸ش.
۱۱. _____، عقل و عقل‌عقل، ترجمه بابک عالیخانی، انتشارات هرمس، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۱۲. کرین، هانری، تاریخ فلسفه اسلامی، ترجمه جواد طباطبایی، کویر، تهران، ۱۳۷۳ش.
۱۳. گنون، رنه، سیطره کمیت و علایم آخرالزمان، ترجمه علی محمد کاردان، نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۱ش.
۱۴. لگن هاوزن، محمد، مقاله «چرا سنت‌گرا نیستیم؟» نشر در کتاب خرد جاویدان (مجموعه مقالات همایش نقد تجدد از دیدگاه سنت‌گرایان معاصر)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۲ش.
۱۵. ملکیان، مصطفی، مقاله «سنت، تجدد، پساتجدد»، مجله بازتاب اندیشه، ش ۸۸، ۱۳۸۶ش.
۱۶. _____، سنت‌گرایان، نشر یافته در «راهی به رهایی»، نشر نگاه معاصر، تهران، ۱۳۸۱ش.
۱۷. مورن، ادگار، نقد عقل مدرن ۱، (مجموعه مصاحبه‌های رامین جهاننگلو با صاحب‌نظران)، انتشارات فرزانه روز، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.